

[استدلال به روایت محمد بن مسلم بر اشتراط حکم حاکم در قصاص 1](#_Toc12384010)

[اشکال به دلالت روایت محمد بن مسلم 2](#_Toc12384011)

[استدلال به روایت ضریس کناسی بر اشتراط حکم حاکم در قصاص 2](#_Toc12384012)

[اشکال به دلالت روایت ضریس کناسی 2](#_Toc12384013)

[استدلال به روایت ولید بن صبیح بر اشتراط حکم حاکم در قصاص 3](#_Toc12384014)

[اشکال به دلالت روایت ولید بن صبیح 3](#_Toc12384015)

[استدلال به روایت دیگر محمد بن مسلم بر اشتراط حکم حاکم در قصاص 3](#_Toc12384016)

[اشکال به استدلال به روایت محمد بن مسلم 3](#_Toc12384017)

[نظر استاد در مسأله 4](#_Toc12384018)

[منشإ توهم اذن حاکم 4](#_Toc12384019)

[تعدد اولیاء دم 4](#_Toc12384020)

[حیثیات مورد بحث در مسأله تعدد اولیاء دم 4](#_Toc12384021)

**موضوع**: اذن حاکم در قصاص /احکام القصاص /قصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در جواز اقدام ولی دم بر قصاص بود جایی که هنوز حاکم حکم به ثبوت حق قصاص برای ولی دم نکرده است و اینکه آیا حکم حاکم برای اقدام به قصاص لازم هست یا نه؟ مرحوم مؤمن برای نیاز به رفع منازعه به دادگاه و حکم حاکم به روایاتی استدلال کرده بود که دلالت هیچ کدام را نپذیرفتیم و گفتیم عمده‌ی آنها روایت اسیاف خمسه بود که مفادش این بود که قضاوت به قصاص منوط به حکم ائمه است و دیگران ولایت بر حکم ندارند اما اینکه اختیار ولی دم منوط به حکم حاکم است از این روایت مستفاد نبود. بحث در چند روایت دیگر باقی ماند که در کلام ایشان آمده است.

# استدلال به روایت محمد بن مسلم بر اشتراط حکم حاکم در قصاص

روایت دیگری که ایشان به آن استدلال کرده است صحیحه‌ی محمد بن مسلم است که در آن آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ‏ جَنَى‏ عَلَيَّ أَعْفُو عَنْهُ أَوْ أَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ قَالَ هُوَ حَقُّكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ فَحَسَنٌ وَ إِنْ رَفَعْتَهُ إِلَى الْإِمَامِ فَإِنَّمَا طَلَبْتَ حَقَّكَ وَ كَيْفَ لَكَ بِالْإِمَامِ» مراد از «وَ كَيْفَ لَكَ بِالْإِمَامِ»[[1]](#footnote-1) این است که دسترسی به امام ندارید زیرا ما که ائمه حق هستیم مبسوط الید نیستیم و آنها هم صلاحیت برای قضاوت ندارند. ایشان فرموده از این روایت بر می آید که مرتکز در ذهن راوی یکی از این دو امر بوده است یا عفو و یا رفع نزاع به دادگاه.

## اشکال به دلالت روایت محمد بن مسلم

خود ایشان تشکیک کرده است به اینکه حیث سؤال در جایی است که خود شخص قدرت به استیفاء ندارد مگر از طریق محکمه. اشکال دیگر این است که از این روایت انحصار فهمیده نمی شود و سه راه جلوی راوی بوده است: عفو و رفع نزاع به محکمه و استیفای قصاص بدون رجوع به محکمه که راوی از فرض استیفاء قصاص سؤال نکرده است. و دیگر اینکه اصلا کجای این روایت بحث جنایت موجب قصاص را مطرح کرده است روایت گفته است «رَجُلٌ‏ جَنَى‏» جنایت گاهی موجب قصاص و گاهی هم موجب دیه است و کسانی که قائل به این هستند که مطالبه‌ی قصاص منوط به اذن حاکم است دیگر مطالبه‌ی دیه را منوط به اذن حاکم نکرده اند مضافا بر اینکه شاید اصلا فرض روایت جنایت بر انسان نباشد بلکه مثلا جنایت بر حیوان باشد از روایت بر نمی آید فرض جنایت بر انسان باشد.

# استدلال به روایت ضریس کناسی بر اشتراط حکم حاکم در قصاص

روایت دیگر که بدان استدلال کرده است روایت ضریس کناسی است که در آن آمده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا يُعْفَى‏ عَنِ‏ الْحُدُودِ الَّتِي لِلَّهِ دُونَ الْإِمَامِ فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حَقِّ النَّاسِ فِي حَدٍّ فَلَا بَأْسَ أَنْ يُعْفَى عَنْهُ دُونَ الْإِمَامِ»[[2]](#footnote-2) مفاد روایت این است که حدود دو قسم است حق الله و حق الناس. حد انسانی مانند حق قذف است که قبل از اینکه به محکمه رسید شخص می تواند عفو کند ولی بعد از رسیدن به محکمه دیگر نمی تواند عفو کند. ولی حق الله مثل شرب خمر عفو کردنی نیست. ایشان فرموده است این روایت اشعار دارد که حدود باید نزد قاضی برود و در مقام بیان این است که عفو از آن قبل از وصول به قاضی جایز است.

## اشکال به دلالت روایت ضریس کناسی

به نظر ما این روایت حتی اشعار هم ندارد. این روایت فقط می گوید حد حق الناس قبل از رسیدن به دادگاه قابل عفو است ولی حدود دیگر ربطی به مردم ندارد که عفو کنند یا نه. این روایت دلالتی ندارد که کسی که بخواهد اقامه قصاص کند باید از طریق محکمه اقدام کند.

# استدلال به روایت ولید بن صبیح بر اشتراط حکم حاکم در قصاص

روایت دیگری که ایشان به آن استدلال کرده است روایتی است که در آن جریان قتل معلی آمده است در این روایت آمده است «وَ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَبْرَئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: قَالَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- مَا أَنَا قَتَلْتُهُ يَعْنِي مُعَلًّى قَالَ فَمَنْ قَتَلَهُ قَالَ السِّيرَافِيُّ وَ كَانَ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ قَالَ أَقِدْنَا مِنْهُ‏ قَالَ قَدْ أَقَدْتُكَ قَالَ فَلَمَّا أُخِذَ السِّيرَافِيُّ وَ قُدِّمَ لِيُقْتَلَ جَعَلَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ يَأْمُرُونِّي بِقَتْلِ النَّاسِ فَأَقْتُلُهُمْ لَهُمْ ثُمَّ يَقْتُلُونِّي فَقُتِلَ السِّيرَافِيُّ»[[3]](#footnote-3)

در این روایت حضرت برای قصاص از حاکم اذن گرفته است.

## اشکال به دلالت روایت ولید بن صبیح

اگر قائل شویم که اذن حاکم شرط است آیا اذن حاکم جور هم شرط است؟ اینکه حضرت در این قضیه اذن گرفتند به این خاطر بوده است که قصاص قاتل متوقف بر اذن او بوده است. در واقع اینجا نیاز به اذن تکوینی بوده است و نه تشریعی.

# استدلال به روایت دیگر محمد بن مسلم بر اشتراط حکم حاکم در قصاص

آخرین روایتی که در کلام ایشان مورد استدلال واقع شده است روایت دیگری از محمد بن مسلم است که در آن آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَنْ‏ قَتَلَهُ‏ الْقِصَاصُ‏ بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَلَا دِيَةَ لَهُ فِي قَتْلٍ وَ لَا جِرَاحَةٍ»[[4]](#footnote-4) مفاد این روایت این است که اگر کسی شخص دیگری را قصاص در عضو کرد و سرایت کرد و منجر به مرگ او شد اگر این قصاص به حکم حاکم بوده باشد قصاص ندارد و دیه هم ندارد.

## اشکال به استدلال به روایت محمد بن مسلم

آنچه در این روایت آمده است این است که اگر قصاص موجب سرایت شد و این قصاص به اذن امام بوده باشد سرایت مضمون نیست. اما اینکه قصاص باید به اذن امام باشد از این روایت فهمیده نمی شود.

# نظر استاد در مسأله

دلالت روایات در مسأله تمام نبود اگر بگوئیم اطلاقات هم تمام نیست چون اطلاقات منزّل بر وقائع خارجیه است که به حسب حکومتهای موجود قصاص منوط به حکم حکومت است اگر این بیان تمام باشد حکم امام شرط است و الا مقتضای اطلاقات نه اشتراط حکم حاکم است یعنی نیاز به محکمه نیست و نه اذن حاکم یعنی در مقام اجرا هم نیاز به اذن حاکم نیست.

# منشا توهم اذن حاکم

حال که دلالت روایات تمام نیست منشأ اذن حاکم که در بعضی کلمات شرط شده است چیست؟ نکته ای که از کلام فقها بر می آید این است که منشأ این شرط احتیاط است. این نکته هم مخصوصا از قصاص در طرف فهمیده می شود که مرحوم خوئی هم فرمود مشهور اذن را شرط می دانند مخصوصا در قصاص در طرف. و خصوصیتش هم این است که ممکن است ولی دم نتواند منضبط قصاص کند و بیشتر از حد مجاز قصاص کند و یا سرایت کند. نکته‌ی عدم خلاف در قصاص طرف هم همین است که در قصاص طرف، غرض بقاء شخص و حیات اوست. با توجه به عدم اجماع تعبدی در مسأله و استناد فتوای عده ای هم به احتیاط و عدم تمامیت روایات خاصه، می گوئیم اذن شرط نیست مگر اینکه اطلاق مقامی اقتضای اذن کند.

# تعدد اولیاء دم

مسأله بعد که در کلام مرحوم خوئی[[5]](#footnote-5) آمده است این است که اگر ولی دم متعدد باشد آیا جواز مطالبه‌ی قصاص منوط به توافق اولیاء است یا اینکه هر کدام بدون اذن دیگری حق قصاص دارد. این مسأله در کلام فقها مطرح شده است و محل خلاف واقع شده است.

# حیثیات مورد بحث در مسأله تعدد اولیاء دم

این مسأله در مقام ثبوت دو حیث دارد. یک حیث این است که آیا حق قصاص هر یک منوط به استجازه از دیگری است. یعنی مستقلا حق قصاص ندارند چون حق مجموعی است تا جایی که در برخی کلمات آمده است که اگر یکی بدون اذن دیگران قصاص کرد دیگران حق دارند او را قصاص کنند مانند اینکه اجنبی بدون اذن ولی دم اقدام به قصاص کند. یا اینکه هر کدام مستقلا حق قصاص دارند و حق مجموعی نیست ولی هر کدام اگر بدون اجازه دیگران قصاص کند حق دیگران را باطل نموده است. این حیث از بحث در کلمات فقها نیامده است در حالی که هم عقلائی است و هم مقتضای قاعده است. کسی حق ندارد حق دیگری را از بین ببرد بلکه فقط می تواند حق خودش را استیفاء کند و می تواند طوری عمل کند که حق دیگری را ضایع نکند به این صورت که با اجازه‌ی هم قصاص کنند. تضییع حق در اینجا مانند قاعده‌ی لاضرر است که اگر کسی در ملک خودش مثلا چاه بکند به نحوی که موجب خرابی خانه‌ی همسایه شود در اینجا هم مرتکب حرام شده است و هم ضامن است. «الناس مسلطون علی اموالهم» فقط می گوید می توانی در مال خودت تصرف کنی اما اینکه حق دیگران را ضایع کنی و ضرر برسانی از این فهمیده نمی شود. پس از حیث تصرف در مال خودش جایز است اما اگر ملزم با حیث دیگری هم شد این ادله نسبت به آن ساکت است. لذا می گوئیم اجتماع امر و نهی جایز است. بین قصاص که حق من است و تضییع حق دیگری که او هم حق قصاص داشت نسبت من وجه است. می شود قصاص باشد و تضییع حق دیگری نباشد. حق مستقل است اما گاهی لازمه اش تضییع حق دیگری است لذا از این جهت منوط به اذن دیگری است. فعلا حیث اول در کلمات مطرح است و لو از برخی کلمات بر می آید که اشکالی نیست در اینکه اگر برخی عفو کردند دیگر اولیاء حق قصاص دارند. از این کلام بر می آید استقلال حق را فرض کرده است. لکن اگر چند نفر حق دارند آیا مطالبه‌ی قصاص منوط به اذن بقیه است تکلیفا همانطور که اگر قائل شویم اذن امام شرط است در قصاص، و یا اینکه تکلیفا استئذان شرط نیست نهایت اینکه در صورت عدم اذن باید حصه‌ی دیگران را از دیه بدهد.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج7، ص252.](http://lib.eshia.ir/11005/7/252/الْعَلَاءِ%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج7، ص252.](http://lib.eshia.ir/11005/7/252/ضُرَيْسٍ) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج29، ص46، أبواب بَابُ حُكْمِ مَنْ أَمَرَ غَيْرَهُ بِالْقَتْل‏، باب13، ح3، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/29/46/صبیح) [↑](#footnote-ref-3)
4. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج10، ص279.](http://lib.eshia.ir/10083/10/279/العلا) [↑](#footnote-ref-4)
5. [مبانی تکملة المنهاج، السید أبوالقاسم الخوئی، ج2، ص129.](http://lib.eshia.ir/21001/2/129/135) [↑](#footnote-ref-5)